

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

خَشْتَر

(گفت و گویی فلسفی)

قیصر کللی

در یک کلام آزادی انسان دموکراسیست.

خسرو گفت ای یاران و ای خردمندان. زمان دگرگونی بزرگ فرا رسیده است. زمان آن فرا رسیده است تا گردباد بزرگ از شرق تا غرب جهان را درنوردد و همه چیز را زیر و زبر کند. تا پس از آن جهانی نو براساس خرد و آزادی و فضیلت بنیان نهیم. دگرگونی بزرگ با یک طوفانک انجام نخواهد پذیرفت. دگرگونی بزرگ با یک طوفان هم انجام نخواهد پذیرفت. دگرگونی بزرگ با یک گردباد بسیار بسیار بزرگ انجام خواهد پذیرفت. من دارای این شجاعت و اراده هستم تا که این گردباد بسیار بسیار بزرگ را بنوازم. ای یاران برای نواختن این گردباد بزرگ به یاری شما نیازمندم. اگر آماده‌اید تا در این راه مرا یاری کنید هر یک تبری و یا پتکی گران سر بردارید و به یاریم بشتابید تا بت‌ها را یک به یک درهم بکوبیم و فرو بریزیم. این بت‌ها همانند انگل‌هایی پلشت برجان بشریت افتاده اند و خون بشریت را می‌مکند و روان بشریت را نابود می‌کنند. ای یاران آیا در خود توان یاری مرا می‌بینید تا این بت‌های اهریمنی را درهم بکوبیم و فرو بریزیم؟

هیپوکراتس از جای برخاست و مشتش را بر تخت کوبید و گفت
من در این راه یار تو هستم.

۴ خستر

پس از هیپوکراتس کوروش از جای برخاست و انگشت اشاره‌ی دست چپش را رو به خسرو گرفت و گفت در این راه من را هم یار خود بدان.

سپس من و فرانک هم به پای خاستیم و پشتیبانی و هم راهی خود را با خسرو ابراز داشتیم.

خسرو هم که به پای خاسته بود هر دو دستش را رو به بالا مشت کرد و با آهنگی استوار گفت درود برگرد باد بزرگ. ای یاران اکنون زمان کاتاکلیسم فرا رسیده است. کاتاکلیسم است که می‌تواند بشریت را نجات دهد. کاتاکلیسم همان گردباد بزرگ است که سنگی را بر سنگی بند نمی‌آورد.

هیپوکراتس گفت ای هم جنس. اکنون با این تبرها و پتک‌های گران‌سر چه کنیم. بت‌ها را به ما بنمای تا به جان آن‌ها بیفتیم و آن‌ها را خرد کرده و فرو بریزیم.

خسرو گفت ای هم جنس. بت‌ها که به آشکاری و در روز روشن پیش چشم‌های من و تو در حال مکیدن خون و نابود کردن عقل و روان بشریت هستند. چه گونه است که آن‌ها را نمی‌بینی؟ شک ندارم که آن‌ها را به روشنی می‌بینی اما آن‌ها را بت نمی‌پنداری.

هیپوکراتس گفت شاید. اما راهی بنمای.

خسرو اندکی چانه‌اش را مالید و گفت بگذار تا آن جایی که خاطر یاری می‌کند این بت‌ها را یک به یک برشماریم.

هیپوکراتس گفت آری. این چنین بهتر است.

خشتر ۵

پس از درنگی کوتاه خسرو گفت تا آن جایی که خاطر یاری می‌کند نخستین بت دروغ است. دومین بت تعصب‌های دینیست. بت سوم فلسفه‌هاست. بت چهارم سیاست‌هاست. پنجمین بت فقر است. ششمین بت جمعیت انبوه و رو به افزایش انسان‌هاست. بت هفتم نااخلاقیست. هشتمین بت پول است. نهمین بت جنگ است. دهمین بت خود پرستیست. البته بیافزایم در این میان دروغ بت بزرگ است و پرستندگان بسیاری دارد. پرستندگان بت بزرگ از پرستندگان دیگر بت‌ها یک جا بیش تر است و این بلائیس بزرگ که این خدای بوگندو بر سر بشریت آورده است.

گفتم ای سوفیست شورشی. با این حساب که به گفته‌ی خودت سنگ روی سنگ بند نخواهد آمد. این دگرگونی بزرگ نیازمند جایگزینی بزرگی هم هست. این همه چیز را وقتی فرو ریختی باید چیزهای دیگری جایگزین آن‌ها کنی.

خسرو با مشت گره کرده‌ی دست راست و صدای رسا گفت همین طور که گفتم آماده‌ام تا کاتاکلیسم و دگرگونی بزرگ را بنوازم. گردباد بزرگ نه فقط بت‌ها را که سمبل‌های بی‌خردی و ستم و نافیلتی هستند جاروب می‌کند بلکه جامعه‌ی براساس خرد و آزادی و فضیلت بنیان می‌نهد. اما اکنون نه فرصتی هست و نه زمان مهیاست تا آن جامعه‌ی آرمانی را ارائه کنم. بلکه این جامعه‌ی آرمانی را که از هر جانب و از هر زاویه و چه خرد و چه کلان آن را ساخته و پرداخته کرده‌ام به زمانی دیگر می‌گذارم و از کوروش

۶ خستر

می‌خواهم تا خردمندان شرق و غرب را گردهم آورد تا این جامعه‌ی آرمانی را با آن‌ها به محک گذارم. کوروش گفت آری. باید چنین کرد. من هم برای تو چنین خواهم کرد.

فرانک گفت می‌خواهیم با و پس از گردباد بزرگ جهانی براساس خرد و آزادی و فضیلت بنیان نهیم. اما آن چنان که باید آشکار نیست که تو خرد و آزادی و فضیلت را چه می‌پنداری. پس نخست بیا و بگو که خرد و آزادی و فضیلت را چه می‌پنداری و این سه ارزش را چه گونه تعریف می‌کنی؟ شاید تعریف تو با دیگران متفاوت باشد. اگر با نظرم هم راه هستی نخست بگو که خرد را چه می‌پنداری؟

خسرو گفت آری. با تو هم راه و هم نظرم. خرد عقلیست که در زمین دانش نمو کرده باشد.

فرانک گفت سخنت زیباست اما اندکی هم سر بسته است. خسرو گفت بگذار این چنین پاسخت را بدهم. ما یک سوفیست و یک انسان عادی که در بازار کوزه گری می‌کند هر دو را عاقل می‌دانیم. آیا این چنین نیست؟

فرانک گفت آری. این چنین است.

خسرو گفت اما آن گاه که به داشته‌های دانش این دو می‌پردازیم می‌بینیم که کوزه گر در حد و اندازه‌های کوزه گری و امور روزمره عاقل است و سوفیست دارای این توانایی عقلیست تا اموری چون اخلاق و معنای زندگی و جامعه و نهادهای اجتماعی را مورد شرح

خستر ۷

و بحث قرار دهد. بر همین اساس انسان کوزه گر را عاقل و انسان سوفیست را خردمند می‌نامیم.
 کوروش به شوخی گفت مگر سوفیست‌ها نمی‌توانند کوزه گر شوند
 و یا کوزه گران سوفیست؟
 خسرو خندید و گفت چرا می‌شود. آن‌گاه سوفیست ما کوزه‌گر
 است و یا کوزه گر ما سوفیست.

فرانک گفت بدون شک باید مهم‌ترین دانش‌ها را هم فلسفه بدانی؟
 خسرو گفت بدون شک این چنین است. اما اگر انسان‌ها به علت
 سختی راه ناهموار فلسفه از فلسفه روی گردان هستند راه را بر آنان
 خواهیم بست و نخواهیم گذاشت با بهانه قراردادن سختی راه
 ناهموار فلسفه از خرد روی گردان شوند. افرادی که راه سخت
 فلسفه را بهانه قرار می‌دهند ما به آن‌ها خواهیم گفت عقل خود را
 در زمین‌هایی چون تاریخ و ادبیات و سیاست و اقتصاد نمو دهید.
 فرانک گفت خسرو پس اکنون بگو فلسفه را چه گونه تعریف
 می‌کنی؟

خسرو گفت فلسفه یعنی شوریدن. فلسفه یعنی شوریدن علیه هر
 چیز. فلسفه قلدریست که یقه‌ی هر چیز را می‌گیرد و می‌گوید
 چیستی؟ فلسفه نمی‌گوید که کیستی بلکه می‌گوید که چیستی؟
 برانده‌ی جایگاه بلند فلسفه نیست که به امور کوچکی چون کیستی
 پردازد بلکه فلسفه به امور بزرگ و مهمی چون چیستی می‌پردازد.
 فلسفه چون انسانی ناشز است.

۸ خستر

پس از این که خسرو مکشی کرد و فرانک هم چیزی نگفت
هیپوکراتس گفت ای خردمند. پس اکنون بنگریم که آزادی در نگاه
تو چیست؟

خسرو گفت در یک کلام آزادی انسان دموکراسیست.
هیپوکراتس گفت اکنون این پرسش گام پیش می‌نهد که دموکراسی
چیست؟

خسرو گفت دموکراسی چنین است که تمامی زنان و مردان یک
جامعه در تمامی سطوح و جوانب اجتماع با هم دیگر برابر باشند و
از یک فرصت برابر برای نشستن بر بالاترین پست و کرسی
سیاست همان جامعه برخوردار باشند. آزادی شرف جامعه است و
جامعه‌ی بدون آزادی جامعه‌ی بی شرف است.

هیپوکراتس گفت خوب. در همین دو جمله همه چیز دموکراسی را
گفتی. اما اکنون بیا تا به فضیلت پردازیم. فضیلت را چه گونه
تعریف می‌کنی؟

خسرو گفت فضیلت را چون تخت پادشاهی می‌دانم. هر تخت
کاملی باید چهار پایه داشته باشد. فضیلت هم چون تخت کامل
است چهار پایه دارد. چهار پایه و ستون فضیلت نخست شجاعت و
دوم عدالت و سوم اخلاق و چهارم راست گویی هستند.
هیپوکراتس گفت بیا تا یک به یک این موارد را به شرح در آوریم.
خسرو گفت باشد. این چنین می‌کنیم.

هیپوکراتس گفت پس اکنون بگو که شجاعت چیست؟

خشتر ۹

خسرو گفت در یک کلام شجاعت توان نه گفتن است. از آن جایی که آری گفتن هیچ هزینه‌ی برای انسان ندارد نیازی هم به توان و شجاعت ندارد. این نه گفتن است که نیاز به توان و شجاعت دارد. چون که با هر نه گفتنی انسان باید هزینه‌ی را پرداخت کند. نه یعنی استقلال داشتن و به خود قائم بودن. نه گفتن یعنی این که من چنین می‌گویم. اما آری گفتن یعنی این که تو چنین می‌گویی و درست می‌گویی. نه گفتن هنر انسان‌های شجاع است و آری گفتن هنر انسان‌های ترسوست.

هیپوکراتس گفت می‌دانم که منظورت این نیست که همانند ابلهان به راه افتاده و هر کس هر سخنی چه درست و چه نادرست گفت به او نه بگوییم. پس برای دوری جویی از ابهام سخنی بیافزای. خسرو گفت آری. نیک گفتی. پیکان سختم ترسوه‌های پفیوز و نوکرمایه را نشانه رفته است که در برابر صاحبان قدرت زورگو و صاحبان ثروت بی‌سواد بوسه بر خاک می‌زنند و هیچ گاه سر از تایید بر نمی‌تابند.

هیپوکراتس گفت خوب. اکنون بیا و بگو که شجاعت در نهاد انسان است و یا گرفتنیست؟

خسرو گفت شجاعت هم می‌تواند در نهاد ما باشد و هم می‌توانیم آن را فرا بگیریم و در وجود خود نهادینه سازیم.

هیپوکراتس گفت اکنون این پرسش پیش می‌آید که برای فرا گرفتن و نهادینه ساختن شجاعت در درون خود چه کار باید کرد؟

۱۰ خستر

خسرو گفت با مواجه شدن و انجام دادن تمامی چیزهایی که ما را می ترسانند و ما از آنها می ترسیم رفته رفته بر این ترس ها غلبه می کنیم و وجود پاک و مقدس شجاعت به درون ما راه می یابد و در درون ما خانه می گزیند و اگر ما بخواهیم می توانیم او را نه به عنوان یک میهمان بلکه به عنوان میزبان کلید خانه ی درون خود را به او بسپاریم و او را صاحب خانه ی همیشگی درون خود سازیم. هیپوکراتس گفت خوب. پس بیا تا به سراغ عدالت برویم. ای سوفیست شجاع عدالت را چه گونه تعریف می کنی؟

خسرو گفت در یک کلام عدالت حق و حقوق دوست و دشمن را به یک اندازه دادن است. عدالت اساس جامعه ی باز و سالم است. هیپوکراتس گفت تعریف کوتاه و کامل و روشنیست. نمی خواهم با لجاجت به این متهم شویم که سوفیست های یونانی وراج تر از سوفیست های ایرانی هستند.

از این شوخی هیپوکراتس همگی قاقاه خندیدیم. پس از خنده هیپوکراتس افزود دوستان سوفیست یونانی من باید به خود ببالند که چنین سوفیستی تربیت کرده اند. خوب. خوب. باشد. اکنون بیا و بگو اخلاق در اندیشه ی تو چیست؟

خسرو گفت در یک کلام اخلاق نگاه داشتن حریم دیگران است. هیپوکراتس گفت خسرو سخنانت همانند تمثال های دایدالوس جان دار هستند و این سخنت هم به غایت زیبا و جان دار است. اما جای ابهام فراوانی هم دارد.

خستر ۱۱

خسرو گفت ای خردمند سوفیست. اگر که نیک بنگریم جای هیچ گونه ابهامی نیست. نیک بنگر. اگر من حریم دارایی تو را نگاه دارم هیچ گاه به مال و دارایی تو دست درازی نخواهم کرد و آسیبی نخواهم رسانید. اگر من حریم جنسی تو را نگاه دارم هیچ گاه در پی دست اندازی به زن تو بر نخواهم آمد. اگر من حریم جنسی همسر خود را نگاه دارم چه زن و چه مرد باشم هیچ گاه تن خود را که مال و حریم همسر هست در اختیار مرد و زنی دیگر قرار نمی‌دهم. اگر من حریم فرزند خود را نگاه دارم به یکی و یا دو فرزند قناعت می‌کنم و رمه‌یی از فرزندان قد ونیم قد را به دنبال خود گسیل نمی‌دارم. اگر من حریم معنوی تو را نگاه دارم هیچ گاه به دین و مذهب و فلسفه و نوع و چه گونگی ارتباط تو با خدا و یا نبود ارتباط تو با خدا کاری ندارم و در پی کاوش در این باره بر نخواهم آمد. اگر من بر بالاترین کرسی سیاسی جامعه نشسته‌ام و حریم شهروندان را نگاه بدارم باید این حق را برای تمامی و تک به تک شهروندان قائل باشم که با من برابر باشند و من بلندتر از حتماً یک نفر از شهروندان نباشم و تمامی شهروندان از این فرصت برخوردار باشند تا بتوانند بر کرسی‌یی که اکنون من تکیه زده‌ام تکیه بزنند. ای هیپوکراتس خردمند. اکنون تو این فرمول را بگیر و به تمامی زوایا و جوانب زندگی شخصی و اجتماعی انسان‌ها تعمیم بده. آیا نمی‌پنداری که بدین صورت دارای جامعه‌یی اخلاق مند خواهیم بود؟ آیا نمی‌پنداری اخلاق چیزی نیست مگر نگاه داشتن حریم دیگران؟

۱۲ خستر

هیپوکراتس گفت در یک کلام بگویم که جای هیچ گونه ابهامی نیست.

گفتم اما برای من جای ابهامی هست و پرسشی دلم را غلغلک می‌دهد.

خسرو گفت آن پرسش چیست؟

گفتم ای خسرو شجاع. آیا تو چنین می‌خواهی و ادعا داری که در پی ساختن جامعه‌یی کاملن اخلاق مند هستی و می‌خواهی در جامعه‌ی خود بداخلاقی را از ریشه نابود کنی؟ آیا برداشت من از سخن تو درست است؟

خسرو گفت ای یاد آفرین جم. من آهنگ آفرینش خستر را ندارم. فرزندان دیو پلید آمورالیسم را نمی‌توان از جامعه‌ی بشری به کل ریشه کن کرد. اما می‌توان آمورالیسم را از کرسی خداوندگاری جامعه‌ی بشری به زیر آورد. من در پی آفرینش جامعه‌ی عالی و بی‌عیب نیستم. دیکتاتوران و دیکتاتوران توتالیتیر زمام داران جامعه‌ی عالی و ایده آل هستند. من در پی آفرینش جامعه‌ی خوب هستم.

گفتم جامعه‌ی خوب چه جامعه‌ی بیست؟

خسرو گفت جامعه‌ی خوب جامعه‌ی بیست که خوبی‌های آن در اکثریت و بدهای آن در اقلیت است و حاکمیت و دولت و مردم و نهادهای مدنی در تلاش هستند تا بدی‌ها را مهار کرده و به حداقل ممکن کاهش دهند.

گفتم خوب. آن ابهامی که در خاطر من راه یافته بود بار بریست.

هیپوکراتس گفت پس اکنون به راست گویی پردازیم.

خستر ۱۳

خسرو گفت به صورت فنی در یک کلام راست گویی ابراز داده‌های حواس و به ویژه چشم از صورت حادثه است. به صورت غیر فنی در یک کلام راست گویی ابراز آن چه دیده‌ایم و شنیده‌ایم و احساس کرده‌ایم بدون کاستن و یا افزودن و چه به سود و چه به زیان ما باشد.

کوروش گفت آیا حواس ما را نمی‌فریبند؟ رسم بر این است تا به حواس به دیده‌ی شک بنگریم.

خسرو گفت خواهی نخواهی حواس تا حدودی اشتباه انداز هستند. اما نباید آن چنان به دیده‌ی شک به حواس بنگریم که ناخودآگاه حواس را جاسوسان اهریمن بپنداریم و براین باور شویم که این جاسوسان ما را به سرزمین تارتاروس رهنمون می‌شوند. نباید از خرد دور بداریم که همین حواس چندگانه‌ی ما و به ویژه چشم هستند که ابزار شناخت ما هستند. این ابزار شناخت هستند که عوامل شناسایی را به عقل رهنمون می‌شوند تا عقل با محک زدن آن‌ها به شناسایی نائل آید و خردمند گردد.

فرانک گفت خسرو نباید از خرد دور داشت آن گاه که چوبی را در آب فرو می‌کنیم چشم که سرور حواس است آن را شکسته می‌بیند و چشم خورشید را گویی آتشین می‌بیند که در دستان ما جای می‌گیرد و ماه را گویی فیروزه‌یی می‌بیند که از آغوش ما بزرگ تر نیست.

خسرو گفت ای جمجاه. این ایرادها به حواس دیگر کهنه شده‌اند. اما برای این ایرادهای کهنه پاسخی نو می‌آورم. این ایرادهایی که به

۱۴ خستر

حواس و به ویژه به چشم وارد ساختنی نتیجه‌ی عیب و ناتوانی حواس و به ویژه نتیجه‌ی عیب و سستی چشم نیست. آن گاه که ما چوب را در آب فرو می‌کنیم و چوب را خمیده و شکسته می‌بینیم نتیجه‌ی موج بودن آب است که چشم چوب را خمیده و شکسته می‌بیند. هم چنین آن گاه که چشم ماه و خورشید را فراتر از آغوش ما نمی‌بیند نتیجه‌ی عیب چشم نیست بلکه این کوچک بینی نتیجه‌ی دوری این دو گوی آتش و فیروزه از ماست. در همین راستا هر چند به علت موج بودن آب حواس و به ویژه چشم چوب فرو شده در آب را شکسته و خمیده می‌بیند و ماه و خورشید را دو گوی به اندازه‌ی آغوش ما برآورد می‌کنند اما همین حواس و به ویژه چشم هستند که با معرفی ویژگی‌های آب و با معرفی ویژگی‌های ماه و خورشید و چه گونه‌ی مسافت باعث شناخت عقل نسبت به این موارد می‌شوند. پس به این نتیجه دست می‌یابیم که اگر در نخست حواس و به ویژه چشم تا حدودی دچار اشتباهی سطحی می‌شوند اما همین حواس و به ویژه چشم با رساندن چه گونه‌ی ها به عقل این توان و عوامل را به عقل می‌دهند تا عقل نسبت به این موارد به شناخت و دانش برسد و این چيستایی را در یابد که چرا چوب فرو شده در آب شکسته می‌نماید و چرا ماه از آغوش ما بزرگ تر نیست. به عبارتی دیگر همین حواس چه گونه‌ی اشتباه را برای تبدیل شدن به شناخت و دانش در اختیار عقل قرار می‌دهند.

خستر ۱۵

پس از اندک زمانی که کسی سخنی نگفت خسرو افزود سخن از راستی و راست گویی ما را به بحث حواس کشانید. اکنون دوباره از حواس به راستی و راست گویی گذار می‌کنم. می‌خواستم بگویم که راستی و راست گویی سادگی را با خود می‌آورند و سادگی عشق را با خود به هم راه خواهد داشت.

فرانک گفت ای معلم عشق. اکنون که سخن از عشق به میان آوردی بگو عشق چیست؟

خسرو گفت ای اردیبهشت. عشق آتش جاودانیست که با خدا دست در یک کاسه دارد. عشق آتشیست در وجود انسان برای خواستن که پس از داشتن سردی نمی‌پذیرد.

فرانک گفت پس برای شناخت بهتر بگو که چه گاه ما یار داریم و عاشق او هستیم.

خسرو گفت آن گاه که جهان با بزرگی بی‌انتهایش برای شما کوچک تر از آغوش یار باشد بدانید عشق با تمامی‌گر و فر و حشم و خشم و تکبرش در دل شما خانه کرده است. اما چه خوش باشد که دو یار عاشق هم باشند. آن گاه که دو یار عاشق با هم در آمیزند و میل سیمین در سرمه دان زرین جای خوش کند سر تا پای یار چه دست و چه گوش و چه چشم و چه موی همانند شاخه‌های بلوط دودونس زمزمه‌های خدا را به گوش یار می‌رسانند.

با آمدن ندای عشق تازه لب‌ها نرم شده بود و دل‌ها گرم و خورده شکرهایی این گوشه و آن گوشه‌ی لب‌ها نمایان می‌شد که کسی درب را کوبید.

۱۶ خستر

کوروش گفت وارد شو.

درب باز شد و بهرام افسر آجودان کوروش وارد شد. بهرام رو به کوروش گفت گروه نمایندگان یونانی آمده اند. آن‌ها را در کجا خواهی دید.

کوروش گفت آن‌ها را به تالار پردیس راه نمایی کن. من اندکی دیگر خواهم آمد. سپس کوروش به هیپوکراتس گفت تو در همین جا بمان.

اما من و فرانک و خسرو به هم راه کوروش به تالار پردیس رفتیم. آن گاه که به تالار پردیس رسیدیم کوروش به نزد یونانیان رفت و به گرمی به آن‌ها درود فرستاد و با آن‌ها دست داد و خوش و بش کرد. ما هم پس از کوروش به فرستادگان یونانی درود گفتیم و به گرمی به آن‌ها دست دادیم.

پس از احوال پرسی و خوش و بشی کوتاه یونانیان ارمغان فراوان و گران بهایی را پیش کش کردند.

کوروش از بابت ارمغان سپاس‌گزاری بسیار کرد.

پس از پیش کش ارمغان بزرگ نمایندگان که هرمودوروس نام داشت گفت دولت یونان از دولت ایران می‌خواهد تا هیپوکراتس ساموسی را به آن‌ها تحویل دهد.

کوروش نخست برای باری دیگر از بابت ارمغان از یونانیان سپاس‌گزاری کرد و سپس با آهنگی رسا افزود هیپوکراتس به ما پناه آورده و اخلاق به ما می‌گوید تا بی‌گناه را پناه باشیم. مگر هیپوکراتس چه

خستر ۱۷

کار کرده که باید او را به شما تحویل دهیم؟ اگر کسی را کشته او را به شما تحویل خواهیم داد. آیا هیپوکراتس کسی را کشته است؟ هرمدوروس گفت ای کوروش هیپوکراتس روح جوانان ما را کشته است.

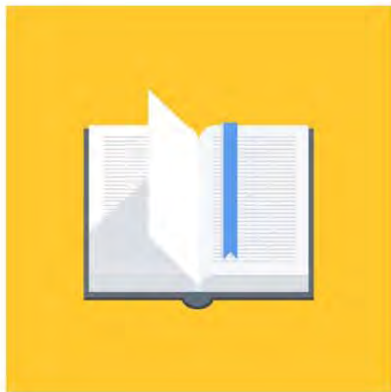
کوروش با اندکی خشم گفت این سخنان به کار پیر زنان می‌آید. هیپوکراتس فقط یک سوفیست است که به خدایان شما باوری ندارد و خدایانی دیگر را پرستش می‌کند و در حالت بسیار بدبینانه این باور را به دانش جویانش هم آموزش می‌دهد. مگر غیر از این است؟ شما یونانیان که ادعای دموکراسی را دارید چه گونه است که نسبت به باورهای متفاوت یک سوفیست درباره‌ی خدایانتان بردبار نیستید؟ ای دوستان یونانی. معلمی به ما پناه آورده و ما هم او را پناه داده‌ایم و در پناه ما خواهد بود. اما برای دوستی با مردم و دولت یونان و برای قدردانی از بابت این ارمغان نیک فرمان می‌دهم تمثالی از زئوس از زر و عاج بسازند و آن را به نیایش گاه زئوس در آتن پیش کش می‌کنم.

سپس کوروش رو به بهرام گفت می‌داد را بخواه تا به این جا بیاید. بهرام از تالار بیرون رفت و پس از اندکی به هم راه می‌داد وارد شد. کوروش به می‌داد رو کرد و گفت ای بهمن یار از آن شرابی که خسرو با خود آورده است مجلس را به جامی بیارای تا که دوستان یونانی ما هم مزه‌ی شراب چوپان را بچشند.

بهمن یار از تالار بیرون رفت و پس از درنگی با قدحی برگشت. یکی از دست یارانش به نام سینار هم در سینی جام‌هایی زرین را با

۱۸ خستر

خود آورد. پس از این که می‌داد به دست هر یک از اهالی مجلس جامی سپرد کوروش از جای برخاست و جامش را برافراشت و گفت نیاز زئوس.



آیا می‌دونستید لذت مطالعه و درصد یادگیری با کتاب‌های چاپی بیشتره؟
کارنیل (محبوب‌ترین شبکه موفقیت ایران) بهترین کتاب‌های موفقیت فردی
رو برای همه ایرانیان تهیه کرده

از طریق لینک زیر به کتاب‌ها دسترسی خواهید داشت

www.karnil.com

با کارنیل موفقیت سادست، منتظر شما هستیم

 Karnil  Karnil.com

